

# مردی که زنش را با کلاه اشتباه می‌گرفت

و ماجراهای بالینی دیگر

آلیور ساکس

ترجمه  
ماندانا فرهادیان

فرهنگ‌نشر نو  
با همکاری نشر آسیم  
تهران-۱۳۹۸

## فهرست

۷	مقدمه مترجم
۱۳	پیش‌گفتار
۲۱	بخش اول: از دست دادن‌ها
۲۳	مقدمه
۲۹	۱. مردی که زنش را با کلاه اشتباه می‌گرفت
۴۸	۲. دریانورد گم‌گشته
۷۵	۳. بانوی بدون بدن
۹۰	۴. مردی که از تخت بیرون افتاد
۹۴	۵. دست‌ها
۱۰۳	۶. اشباح (فانتوم‌ها)
۱۰۹	۷. تراز شده
۱۱۶	۸. چشم‌ها به راست!
۱۲۰	۹. سخنرانی رئیس‌جمهور
۱۲۷	بخش دوم: زیادی‌ها
۱۲۹	مقدمه
۱۳۶	۱۰. ری تیک‌زنِ بامزه
۱۴۹	۱۱. بیماری کوپید

۱۵۷	۱۲. مسئله هویت
۱۶۸	۱۳. بله، پدر - خواهر
۱۷۳	۱۴. تسخیر شده

۱۸۱	بخش سوم: جابه‌جایی‌ها
۱۸۳	مقدمه
۱۸۷	۱۵. خاطره‌پردازی
۲۱۰	۱۶. نوستالژی بی‌اختیار
۲۱۴	۱۷. سفری به هند
۲۱۸	۱۸. سگی در زیر پوست
۲۲۴	۱۹. قتل
۲۳۰	۲۰. پنداره‌های دیداری هیلده‌گارد

۲۳۵	بخش چهارم: دنیای ساده‌ها
۲۳۷	مقدمه
۲۴۳	۲۱. ربه‌کا
۲۵۵	۲۲. یک گروه متحرک
۲۶۵	۲۳. دوقلوها
۲۹۰	۲۴. هنرمند اوتیستی

۳۱۵	کتاب‌نامه
۳۱۹	مرجع‌های فصل‌ها
۳۲۹	تعریف برخی از عبارات‌های عصب‌شناسی

## مقدمه مترجم

اولین بار در کتاب عناصر، کتابی درباره تاریخ علم شیمی، به نام آلیور ساکس برخوردیم. گمان کردم آلیور ساکس شیمی‌دان است، اما بعد فهمیدم که عصب‌شناسی بنام است؛ از آن دسته افرادی که در خارج از حوزه تخصصی‌اش، از شیمی گرفته تا موسیقی و ادبیات را مطالعه کرده و درباره آنها نوشته است.

آلیور وولف ساکس، متولد ۹ ژوئن ۱۹۳۳، پزشک مغز و اعصاب انگلیسی - آمریکایی، نویسنده‌ای چیره‌دست و شیمی‌دانی آماتور بود. پدرش، ساموئل ساکس، پزشک بود و مادرش، موریل السی لاندائو، از اولین جراحان زن در انگلستان. ساکس، که به علائق پزشکی والدینش توجه پیدا کرده بود، در سال ۱۹۵۱ وارد کوئینز کالج آکسفورد شد و در سال ۱۹۵۴ در فیزیولوژی و زیست‌شناسی مدرک کارشناسی گرفت. سپس در سال ۱۹۵۸ از همان دانشگاه مدرک پزشکی عمومی دریافت کرد. بعدها به آمریکا مهاجرت کرد و پس از گذراندن دوره‌های رزیدنسی و فلوشیپ در کالیفرنیا و دانشگاه یوسی‌آی‌ای از سال ۱۹۶۵ در آن کشور به طبابت پرداخت.

ساکس در سال ۱۹۶۶، در بیمارستان بت آبراهام در محله برانکس شهر نیویورک به کار مشغول شد. در آن‌جا بود که سر و کارش به گروهی از بازماندگان «بیماری خواب»، یا «انسفالیتیس لیتارژیا»، از دهه ۱۹۲۰ افتاد. این افراد چند دهه بود که قادر به حرکت نبودند، و در نوعی حالت پارکینسونی و خلسه به سر می‌بردند. ساکس با تجویز داروی جدید آل‌دوپا کوشید تا آن‌ها را به زندگی بازگرداند، تلاشی که در ابتدا نویدبخش

به نظر رسید، ولی در ادامه مسائل عصب‌شناختی دیگری به همراه آورد. پژوهش‌های ساکس در این حوزه زمینه‌ای را برای بررسی اثرات این دارو و درک بهتر بیماری پارکینسون فراهم آورد. ساکس این پژوهش‌ها را در قالب کتابی با عنوان بیداری‌ها گرد آورد که در آن، همانند سایر کتاب‌هایش، نه فقط موضوعات علمی، بلکه مسائل انسانی نیز مطرح است. بعدها این کتاب دستمایه فیلمی به همین نام، با بازی رابرت دونیرو و رابین ویلیامز (در نقش آلپور ساکس)، شد. شاید بتوان این کتاب را از اولین نوشته‌های همگانی‌سازی بعضی از مسائل عصب‌شناختی در جامعه انگلیسی‌زبان به حساب آورد.

ساکس از سال ۱۹۶۶ تا ۲۰۰۷ مدرس و سپس استاد بالینی عصب‌شناسی در «دانشکده پزشکی آلبرت اینشتین» بود و از سال ۱۹۹۲ تا ۲۰۰۷ در «دانشکده پزشکی دانشگاه نیویورک» هم‌زمان کار کرد. در ژوئیه سال ۲۰۰۷ به سمت استادی در رشته عصب‌شناسی و روان‌پزشکی در «مرکز پزشکی دانشگاه کلمبیا» رسید. ساکس در تمام این سال‌ها علاوه بر تدریس در دانشگاه، مشاور بخش مغز و اعصاب شماری از خانه‌های سالمندان در نیویورک بود. در سال ۲۰۱۲ با عنوان استاد عصب‌شناسی و مشاور مغز و اعصاب در مرکز صرع به «مدرسه پزشکی دانشگاه نیویورک» بازگشت. ساکس با موسیقی به‌خوبی آشنا بود و از آن بارها در درمان بیمارانش بهره‌گرفت و در واقع پلی زد بین هنر و علم. او از بنیان‌گذاران «موسسه موسیقی و کارکرد عصب‌شناسی» و از مشاوران آن بود.

ساکس همگام با طبابت و پژوهش کتاب هم می‌نوشت. کتاب‌های او به بیش از ۲۵ زبان ترجمه شده‌اند. او علاوه بر نوشتن کتاب، به‌طور منظم در مجله‌های نیویورکر، نیویورک ریویو آو بوکز و شمار دیگری از مجله‌های علمی و پزشکی و عمومی قلم می‌زد. در سال ۲۰۰۱ جایزه «لوییس تامس برای نوشتن درباره علم» به خاطر این تلاش‌ها به آلپور ساکس اهدا شد.

هر سال ۲۰۰۶ تومور بدخیمی در چشم راست او تشخیص داده شد. او شرح این اتفاق و درمان و نهایتاً از دست دادن بینایی چشم خود را به تفصیل در یکی از فصل‌های کتاب چشم ذهن شرح می‌دهد. ساکس در ژانویه ۲۰۱۵ به سرطان کبد مغز دچار شد. در فوریه همان سال در مجله نیویورک تایمز چنین نوشت:

می‌خواهم تا جایی که می‌توانم به عمیق‌ترین، غنی‌ترین، و مشمشرترین وجه زندگی کنم. می‌خواهم و امیدوارم که در این زمان باقی‌مانده دوستی‌هایم را عمیق‌تر سازم، با تمامی کسانی که دوستان می‌دارم. خداحافظی کنم، بیش‌تر بنویسم، و اگر قدرتی در من مانده باشد مسافرت کنم تا به درجات جدیدی از درک و بینش برسم.

آلپور ساکس در ۳۰ اوت ۲۰۱۵، در ۸۲ سالگی، در منزلش درگذشت. مردی که زنش را با کلاه اشتباه می‌گرفت پرفروش‌ترین و شاید مقبول‌ترین اثر آلپور ساکس باشد و هنوز هم، بعد از گذشت ۳۰ سال از زمان نخستین چاپ آن، مورد توجه و استقبال است. این کتاب مجموعه‌ای است از بررسی‌های موردی بعضی از بیماران خود آلپور ساکس. در هر فصل کتاب یک مورد خاص و غریب عصب‌شناختی مطرح شده است، موردی که گاه تباه‌کننده زندگی بوده‌اند.

بیش از شش سال پیش بود که مردی که زنش را با کلاه اشتباه می‌گرفت را خواندم. آن قدر بر دلم نشست که خواستم آن را با دیگران شریک شوم. بالاخره در سال ۱۳۸۹ تصمیم به ترجمه آن گرفتم. برای آن که اجازه ترجمه چنین کتابی را به خود دهم، شروع کردم به مطالعه درباره مغز و اعصاب. تا جایی که توانستم کندوکاو کردم و خواندم و آموختم. از روزی که ترجمه را آغاز کردم امیدوار بودم سببی شود تا متخصصی علاقه‌مند ترجمه را بخواند و مرا در این کار یاری کند. فرصتی پیش آمد و آقای دکتر خسرو یارسا، جراح و متخصص بنام مغز و اعصاب، لطف کردند ترجمه را با صبر و حوصله خواندند و پیشنهادهای ارزنده‌ای دادند. ایشان گذشته از